

تجربه صندوق بیکاری کارگران مریوان سال ۱۳۵۸

اولین بهار آزادی، بهار سال ۱۳۵۸ با نوروز خونین سنج، خونین شد. وضع اقتصادی کردستان از وضع اقتصادی نابسامان کشور باز هم بحرانی‌تر شده بود. بیش از همه، کار و زندگی کارگران فصلی و پروژه‌ای در کردستان تحت تاثیر آن شرایط، بدتر از پیش شده بود. کارگران بیکار که هیچ تضمین و بیمه‌ای شامل حال آنها نمی‌شد.

در شهر مریوان کارگرانی که برای پروژه های دولتی کار می‌کردند معمولاً تا زمانی که کار داشتند هر روز مستقیم به سر کار می‌رفتند، اما کارگرانی که در شهر برای صاحبکارهای مختلف کار می‌کردند، اکثراً به طور روزانه و یا چند روزه و اغلب در کارهای ساختمانی به کار گمارده می‌شدند. کارگران جویای کار، صبح زود در محوطه باز جلوی مسجد **هزاره**، روبروی سینما، محلی که به نظرم در حال حاضر **سبزه میدان** نامیده می‌شود، گرد می‌آمدند. صاحب کار یا بنا و یا پیمانکار، کارگرانی را که لازم داشت، بر می‌گزید و با خود به سرکار می‌برد. کسی که کار گیر نمی‌آورد، در طول روز احتمال داشت که به طور اتفاقی کاری نیمه وقت یا چند ساعته، از قبیل تخلیه بار یا مواردی شبیه آن نصیبش شود در غیر آن، بیکار به خانه باز می‌گشت.

پروژه‌های دولتی و بخصوص پروژه‌های ساختمانی ارتش توسط شرکت **مام سنگر**، با اوضاع بحرانی پیش از انقلاب به اصطلاح خوابیده بود. همه آن کارگران به جمع بیکاران شهر افزوده شده که خود آنها هم تعدادشان زیاد بود. خیلی از کارهای عادی شهر به خاطر کمبود و یا نبود مصالح دچار رکود و تعطیلی شده بودند. همچنان که در بالا اشاره کردم، این کارگران هیچ بیمه‌ای، نه بیکاری و نه درمانی شامل حالشان نمی‌شد.

صبح زود، میدان مملو از کارگرانی می‌شد که به امید یافتن کار به آنجا می‌آمدند. قبلاً و قبل از این بحران، از روستاهای حومه و اطراف شهر هم کارگرانی برای کار به این میدان می‌آمدند. اما در آن شرایط و آن روزها کمتر کسانی از روستا می‌آمدند، کارگران داخل شهر هم به دشواری موفق به یافتن کاری می‌شدند.

معمولاً حوالی عصر و غروب هم کارگران در میدان جمع می‌شدند و در واقع آن میدان با کافه‌ها و مغازه‌هایش پاتوق کارگران بود.

کارگرانی که در استخدام رسمی مؤسسات، ادارات و شرکت‌های دولتی، نظیر شهرداری، سازمان آب، شرکت برق و برخی کارگاههای خصوصی مثل آجرپزی، بلوک زنی، موزاییک سازی و غیره بودند، تقریباً مثل سابق سرکار خود می‌رفتند اگرچه بعضاً حقوق آنها هم به تعویق افتاده بود اما به هر حال کارشان را از دست نداده بودند.

ما در **ستاد حفاظت**، در روزها و شبهایی که به نوبت گردهم می‌آمدیم و برای نگهبانی به مکانهایی نظیر منبع آب، ورودهای شهر، پمپ بنزین و یا گشت در داخل شهر می‌رفتیم، فرصت خوبی برای گفتگو در مورد مسائل مختلف داشتیم. مسئله کارگران بیکار شهر ابتدا در **ستاد حفاظت** و در آن فرصتها و گفتگوها مطرح شد.

من در شورای شهر عضو بودم. شورای شهر نمی‌توانست و در واقع بودجه‌ای نداشت که از نظر مالی بتواند به کارگران بیکار کمک کند. با چند نفر از دوستان از جمله **عطا رستمی** مسئله را در **جمعیت دفاع حقوق از مردم زحمتکش**، که در محل سابق حزب **رستاخیز** مستقر بود، مطرح کردیم. **جمعیت** پس از قیام تأسیس شده بود و موازی با **ستاد حفاظت** شهر در پیشبرد و هماهنگی تصمیمات شورای شهر و امورات شهر فعالیتهای مؤثری داشت. **جامعه معلمان** هم که پیش از قیام تأسیس شده و در سازماندهی اعتراضات و تظاهرات نقش عمده داشت، همچنان فعال بود **جامعه زنان** مریوان هم تأسیس و در حال فعالیت در شهر و بعضی روستاها بود. **چریکهای فدایی خلق** مخصوصاً **پیشگام** و همچنین **کانون محصلین** فعالیت داشتند، **اتحادیه دهقانان** روستاهای مریوان هم فعال بود ولی هنوز تشکیلات نظامی نداشت. **جمعیت** محل مناسب و فراگیری برای هماهنگی‌ها و کارهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بود.

در **جمعیت** پس از طرح مسئله کارگران بیکار و تشریح وضع نابسامان آنان، راه‌حلهایی داده‌شد که در نهایت **کاک فواد مصطفی سلطانی**، ایجاد **اتحادیه کارگران** را پیشنهاد داد. و در همانجا سه نفر برای پیگیری این مسئله تعیین شدیم: **عثمان روشن توده**، **عطا رستمی** و من (**غلام قاسم نژاد**). رفقای دیگری از جمله: **اسکندر *** (کارگر)، **به‌ا احمدی** (معلم)، **عبدالله نودینیان** (معلم) و **محمد حیدری** (همه جوان، دبیر دبیرستان)، اعلام آمادگی کردند که به ما کمک کنند.

ما در مسجد **هزاره** که در میدان محل تجمع و پاتوق کارگران بود، در جلسه‌ای که می‌توان به نوعی آنرا مجمع عمومی نامید، مسئله را با کارگران که در آنجا گردآمده بودند، در میان گذاشتیم. سعی کردیم که نظرات و پیشنهادات کارگران و مسائل آنها را جمع‌آوری کنیم. مهمترین مسئله برای همه کارگران در آن زمان، بیکاری و عدم توانایی آنها در تأمین معاش روزانه خانواده و خودشان بود. و بحث‌ها به تشکیل اتحادیه و انتخاب کمیته‌ای برای پیشبرد امور اتحادیه رسید، از میان کارگران دوفرد: **حاتم ناصری** و **حبیب *** آنها با سعی و تلاش ما کاندید شدند و **عثمان**، **عطا رستمی** و من با آنها یک کمیته پنج نفره را تشکیل دادیم. تنها راه حلی که حداقل بتواند در کوتاه مدت پاسخگو و چاره‌ساز باشد، کمک مالی بود. تشکلی به نام **اتحادیه کارگران** ظاهراً نمی‌توانست امر اتحاد کارگران را به جایی ببرد. فقط کمیته‌ای که بود می‌توانست اسم کمیته برای اتحادیه کارگران باشد. نهایتاً در ادامه بحث‌ها به ایجاد یک **صندوق بیکاری** رسیدیم. و آنرا فوری‌ترین و ضروری‌ترین کار در آن دوره دیدیم. پس از طرح آن در **جمعیت** و موافقت عمومی، روی آن متمرکز شدیم. مسئولیت صندوق به من سپرده شد. برای تهیه لیست ثبت نام کارگران و تهیه لیست کارگران بیکار، بین دیگر اعضای کمیته تقسیم کار شد. مشکل اصلی، تأمین پول و داشتن موجودی در صندوق بود. کارگران بیکار از تأمین نیازهای روزانه خود و خانواده به طور عموم ناتوان بودند. کارگران شاغل هم تعدادشان کم بود و هم به سختی می‌شد در آن اوضاع که آینده قابل پیش‌بینی نبود، آنها را قانع کرد که وضع مالی خود را به خطر بیندازند و به صندوق کارگران بیکار کمک مالی کنند. می‌بایست راه‌های دیگری پیدا می‌کردیم.

من قبلاً با **موسی تریفه** (بوتیک تریفه)، رابط بین شورای شهر و اصناف بازار در شهر بودم. به بازاریان شهر مراجعه کردم. توانستم با کمک **اشرف کشتی آرا** (مصالح ساختمانی و شیشه و رنگ)، **حسن ایزدی** (مغازهدار و عضو شورای شهر)، **سعید آشنا** (رستوران‌دار)، **علی نسیمی** (مسافربری تی.بی.تی)، **فایق عزیز** (عضو شورای شهر)، **استاد غلامعلی *** (کارگاه فلزکاری)، **محمد غریب کریمی زاده** (راننده مینی‌بوس)، **محمد قادر امینی** (مغازهدار)، **محمد کریم رحیمی** (رستوران چلوکبابی)، **منصور سلیمی** (نانوایی)، که پس از کار روزانه‌اش در سنگ‌پزی، عصرها به جای

مأمور راهنمایی و رانندگی در چهاراره اصلی نظم برقرار می کرد) و **یداله آسایش** (مغازدار)، بیشتر از ۳ هزار تومان جمع آوری کنیم.

با آن حرکت اولیه به ادامه کار امیدوار شدم و به هر کس که می رسیدم و می دانستم توانش را دارد درخواست کمک می کردم. از این راه هم مبلغی تأمین شد. اما هنوز کم و کارساز نبود. برگه های رسید صد تومانی طراحی کردم و با کمک دوستی که کارمند آموزش و پرورش و مسئول دستگاه پلی کپی بود، تکثیر کردم. در نظر داشتم که با ارائه آنها از کسانی که توانایی مالی دارند پول دریافت کنم. اولین کسی که در مقابل آن برگه ها به من پرداخت کرد، **کاک فواد** بود. پس از او تقریباً همه آنهایی که توانایی داشتند، از او پیروی کردند.

موجودی صندوق به ۷ هزار تومان رسیده بود. تصمیم گرفتیم که پرداخت به کارگران بیکار را با همان مبلغ شروع کنیم.

با نظر **حاتم و حبیب** که بیشتر از وضع کارگران اطلاع و با وضع آنها آشنایی بودند، از روی لیست، کسانی را که خانواده داشتند در اولویت قرار داده و به هر کدام مبلغ ۲۵۰ تا ۴۰۰ تومان دادیم. موجودی صندوق صفر شد.

در آن زمان حقوق معلمان و کارمندان دولت به **بانک ملی** واریز می شد، آنها در آخر ماه برای دریافت آن به بانک مراجعه می کردند. من آخر ماه در جلو بانک ایستادم و با خروج هر نفر از بانک درخواست کمک می کردم. در مقابل دریافت کمک از برگه های رسید یکصد تومانی به پرداخت کننده می دادم. حتی یک نفر هم تقاضای مرا رد نکرد. دربریده دسته چک رسیده ها که نزد خودم می ماند، اسم پرداخت کننده را برای ثبت در دفتر صندوق و حسابرسی آن می نوشتم. در مدت دو روز ۲۱ هزار تومان کمک دریافت کردم. برای اینکه از اهمیت کار کمک کنندگان، تصویری داده باشم، جادارد اشاره کنم که صد تومان در آن زمان معادل یک هفتم تا یک پانزدهم حقوق ماهانه یک معلم یا یک کارمند بود. دستمزد روزانه یک کارگر ساختمانی ۲۰ تا ۲۵ تومان بود.

با آمدن آن مبلغ به حساب صندوق توانستیم به عده بیشتری از کارگران بیکار کمک کنیم. در مجموع دو دوره حدود ۲۸ هزار تومان را به مجموع ۹۱ کارگر ثبت نام کرده در لیست و برای یک ماه پرداخت کردیم.

تلاش زیادی برای باز کردن حساب بانکی برای **صندوق بیکاری** کرد. **بانک ملی** به دلیل اینکه **صندوق بیکاری** مثل شخص حقوقی ثبت نشده بود، نتوانست به نام **صندوق** حساب باز کند، برای حساب به نام خودم مخالفتی نداشت ولی من نمی خواستم حساب شخصی باشد. بالاخره **بانک سپه** به شرطی که برداشتها با امضای من باشد، موافقت کرد که حسابی به نام **صندوق بیکاری** باز کند. از آن پس پول جمع آوری شده را به حساب واریز می کردم.

ما هنگام پرداخت به کارگران با آنها صحبت می کردیم که برای تأمین آینده صندوق و ادامه کاری آن، در صورت یافتن کار حتماً سعی کنند به صندوق کمک کنند. و در **سبزه میدان** و دیگر تجمعات، همه ما همواره آنرا تبلیغ می کردیم تا کارگران شاغل را هم به اهمیت **صندوق بیکاری** واقف کنیم.

بیشتر کارهای **صندوق بیکاری** را در کتابفروشی انجام می دادم. دفاتر و مهر و رسیدها هم در آنجا نگهداری می شد. با تشکیل نیروی نظامی **اتحادیه دهقانان** در روستا و خارج شدن **عثمان روشن توده**

از شهر، تقریباً همه کارهای **اتحادیه کارگران** به عهده **عطا رستمی** و من بود، **حاتم** و **حبیب** پس از پایان کار روزانه‌شان می‌توانستند در میان کارگران و میدان جلو مسجد **هزاره** باشند. البته رفقای که داوطلب همکاری با ما شده بودند، به ما کمک می‌کردند.

برای ماه بعد توانستیم مجموعاً ۳۵ هزار تومان جمع‌آوری کنیم. علاوه بر بازاریان و معلمان و کارمندان، از وزارت کشور بودجه‌ای به فرمانداری داده می‌شد. **شورای شهر** که اداره امور شهر و شهرستان را به عهده داشت. پس از پرداخت هزینه‌های معمول خود، تصویب کرد که مازاد بودجه را به کسانی که در امورات شورا و نیز **ستاد حفاظت** فعال بودند و خود درآمدی نداشتند، پرداخت کند. این پرداخت شامل ما عده‌ای هم می‌شد که درآمد نداشتیم ولی از طرف خانواده‌هایمان تأمین بودیم، از دریافت آن صرف نظر کرده و به **صندوق بیکاری** کارگران دادیم.

با موفقیت ما در تأمین حداقلی برای کارگران بیکار، **مکتب قرآن** دست به تبلیغات علیه فعالیت ما زد. ما به‌منظور اینکه بتوانیم کسانی را که کمک دریافت می‌کنند بشناسیم، پس از نام نویسی برایشان کارت شناسایی صادر می‌کردیم. برای صدور کارت دو قطعه عکس لازم بود، چون ما قادر نبودیم فقط با اسم کارگران را باز بشناسیم. **مکتب قرآن**، مسئله این عکس‌ها را دستاویز قرارداد و تبلیغ می‌کردند که ما عکس دوم کارگران را به شوروی می‌فرستیم! و علاوه بر آن و پس از مدتی به تقلید از ما، شروع به پرداخت کمک به کارگران بیکار نمودند، که آنها را از همراهی با ما منصرف کنند. که البته در مجموع به صرف کارگران شد، چون عده بیشتری توانستند کمک دریافت کنند. اگرچه مشخص بود که این کار، هماهنگی موجود در سطح شهر و جامعه را برهم می‌زد. وابستگی و طرفداری آنها از رژیم عملاً حاکمیت مردم و ارگانهای مردمی و محلی را هدف قرار داده بود.

اوضاع شهر تحت تاثیر فشارها و توطئه‌های **دولت موقت**، تبانی و طرح برای درهم شکستن روند انقلابی حاکم بر شهر و از سویی، بهره‌گیری تمام و کمال از مرتجعین محلی و سازماندهی آنها، اوضاع را هر روز بیشتر متشنج می‌کرد. حتی با تیراندازی مستقیم به جلسه عمومی ما در **ستاد حفاظتی** معلم عزیز و دلسوز **محمود سلیمانی** جان باخت. **قیاده موقت** که همان **پارت دموکرات کردستان** عراق بعد از مرگ **بارزانی** بود، در نزدیک روستای **دزلی اورامان**، اردوگاهی بازمانده از دوران شاه و **بارزانی** داشت و به تازگی ارباب عوض کرده بود. آنها که از نظر نظامی نسبت به ما نیروی کارآزموده تری بودند، عملاً در خدمت رژیم و طرفدارانش و همگام با مرتجعین محلی، یک تهدید جدی برای امنیت شهر و حاکمیت مردم شده بود. این مجموعه نهایتاً به ما در **ستاد حفاظت** شهر التیماتوم دادند که باید **ستاد حفاظتی** و **شورای شهر** را منحل و تعطیل کنیم یعنی درواقع میدان برای آنها و دولت خالی کنیم. آنها همه امکانات برای تحقق هدفشان در اختیار داشتند، حتی ساعت پایان اولتیماتوم را هم اعلام داشتند. که مقاومت فداکارانه ما در **ستاد حفاظتی**، توطئه آنها را کاملاً به شکست کشانید. تظاهرات و راهپیمایی جسورانه زنان و دختران انقلابی در شهر و از مقابل **ستاد حفاظتی** به طرف شرکت مخابرات برای مخابره پیام و اعتراض به سیاستهای دولت و حامیان، درست در آخرین لحظه‌های اجرای اولتیماتوم، صحنه‌ای از آزادیخواهی و اوج مقاومت و فداکاری را در مخالفت با ارتجاع نشان داد.

رقابتها و تسویه حساب های **اتحادیه میهنی** کردستان و **قیاده موقت**، در داخل شهر ما، باز هم اوضاع را در شهر شکننده تر و بی‌ثبات‌تر کرد. حتی یک بار ربودن یکی از عوامل **قیاده موقت** به نام **هاندیرین** توسط **اتحادیه میهنی**، شهر و ما را رودرروی یک فاجعه قرارداد. اگرچه ما در موارد فوق موفق شدیم که شهر از دخالتها و توطئه‌های رژیم و طرفداران محلی‌اش حفاظت کنیم، اما این امر و دفاع از دستاوردهای قیام و شورای شهر و حاکمیت مردم و دخالت همه اقشار جامعه در مسائل شهر،

بخش عمده انرژی و توان ما را به خود اختصاص داد. در آن شرایط که رژیم به مسلح کردن طرفدارانش و ایجاد فضای خشن نظامی پرداخته بود، خیلی از کارهای اساسی دیگر که می‌توانست در دستور کار باشد و از کارهای اساسی هم بود، دچار رکود و حتی تعطیلی شد. یکی از آنها همین امر اساسی و مسئله کارگران و حداقل **صندوق بیکاری** کارگران و تلاش برای ادامه کاری آن بود.

تحت تأثیر جو وضع نظامی که بر جامعه تحمیل شده بود، تشکیل نیروی نظامی **اتحادیه دهقانان** در خارج از شهر و مخصوصاً تا زمانی که کاملاً علنی شروع به فعالیت کرد، بخش زیادی از انرژی ما را به خود اختصاص داد. تأمین احتیاجات آنها در آن دوره به عهده ما در شهر بود. از طرف دیگر نیروی نظامی ما در شهر تقلیل یافته بود. نهایتاً **سپاه پاسداران** از طریق طرفداران محلی رژیم در اقدامی کاملاً خصمانه و اشغالگرانه، با دایر کردن مقرر **سپاه پاسداران** در محل ساواک شاهنشاهی، عملاً به شهر ما و کردستان اعلام جنگ دادند و درست همان چیزی شد که **کاک فواد** در همان روزهایی که ما ژاندارمری را خلع سلاح کردیم، در جمع ما اظهار داشت که: «این حکومت تا تابستان امسال به کردستان حمله خواهد کرد».

هدف از نوشتن این واقعه‌ها به موازات نوشتن در باره **صندوق بیکاری** این است که عملاً **صندوق بیکاری** و حتی مدت کوتاهی بعد از آن **شورای شهر** در آن شکل جامع و همگانی خود به تعطیلی کشانیده شد. پس از آن **شورای شهر** با اعضای محدودتر مجبور بود بیشتر و بیشتر انرژی خود را به حفاظت از شهر و یا مذاکره با هیئت‌های مختلف رژیم به کار ببرد. و با اعزام **پاسداران** از تهران و کرمانشاه به پادگان مریوان و تهدید روزانه شهر، سرانجام در **شورای انقلابی شهر** که **کاک فواد** نقش مؤثری در هدایت آن داشت، برای اعتراض به رژیم و جلوگیری از تهاجم و جنگ، طرح **کوچ اهالی شهر** را به میان آمد. ساکنین شهر بلافاصله شهر را تخلیه و به اردوگاهی در نزدیک روستای **کانی‌میران** در نزدیکی مرز کوچ کردند. شهر خالی از سکنه شد و فقط ما نیروی نظامی در شهر باقی ماندیم. آن کوچ، **کوچ تاریخی مریوان** شد و نماد اراده و عزم مردم مریوان در دفاع از حاکمیت خود شد. و راهپیمایی مردم شهرهای سنندج، سقز و بانه به حمایت از آن کوچ هم تاریخی شد.

هنوز مدت زیادی از توافق مذاکرات و بازگشت مردم به شهر نگذشته بود که مسئله پناه و **فرمان جهاد**، سایه شوم فاجعه را بر کردستان کشید و نهایتاً بسیج علیه دستاوردهای انقلاب و سنگر آن در کردستان، با تمام امکانات ارتش، ژاندارمری و سپاه پاسداران با جلوداری نیروهای مرتجع محلی آغاز شد. هیچ ضابطه‌ای و هیچ قانون و مقرراتی که تا آن زمان، توسط همه حاکمیت‌ها حداقل به شکل فرمال در نظر گرفته می‌شد، در رابطه با آن حمله و سرکوبی در نظر گرفته نشد. اخبار رادیو و تلویزیون و تیتروهای بزرگ روزنامه‌ها، اعلام تیربارانها، اعدامها و حمله به شهرها و اعلام موفقیت‌های اشغالگران و طرفداران محلی آنها شده بود. تیم مرگ به سرکردگی **خلخال**، در کردستان بی‌وقفه برای روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون اخبار تولید می‌کرد.

در این مدت وضع زندگی مردم به هیچ وجه عادی نبود. نا روشنی اوضاع، نبود امکانات و امنیت، یکی از دوره‌های سخت زندگی مردم بود. در چنین اوضاعی، وضعیت کارگران بخصوص کارگران بیکار که روز بروز بر تعدادشان افزوده می‌شد، بدتر از بقیه اقشار جامعه بود. حتی تصور اینکه چگونه خانواده‌های آنها توانستند به زندگی ادامه دهند، سخت است.

آخرین کاری که برای من در پایان آن دوره مانده بود و همیشه با افسوس و حسرت به آن می‌اندیشم سوزاندن لیست و نام کسانی که بی دریغ به **صندوق بیکاری** کارگران کمک کرده بودند و نیز لیست و دفتر اسامی کارگران بیکار.

فروردین ۱۴۰۰
غلام قاسم نژاد



عبداله نودینیان حسن ایزدی حاتم ناصری اشرف کشتی‌آرا



محمدغریب کریمی‌زاده محمد حیدری فواد مصطفی‌سلطانی فایق عزیزی عطا رستمی



یداله آسایش منصور سلیمی محمود سلیمانی محمدکریم رحیمی محمدقادر امینی